

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده

عبدالرضا سیف*، صغری سلمانی‌نژادمهرآبادی**، نسرین موسی‌وند***

چکیده: آنیما و آنیموس دو کهن‌الگوی بسیار مشهور در ادبیات فارسی هستند که ابتدا توسط روان‌شناسانی چون یونگ مطرح شدند. این تصویر بارها توسط پژوهشگران در اشعار شاعران مختلف نمود یافته است. کهن‌الگوی آنیما نیمه زنانه در وجود مردان و آنیموس نیمه مردانه در وجود زنان است. این کهن‌الگو تحت تأثیر حضور مادر و پدر در وجود هر شخص شکل می‌گیرد و تحت شرایط اجتماع و زندگی هر شخص می‌تواند دچار تغییر و تحول شود. یگانگی با این کهن‌الگو سبب نوعی تکامل خواهد شد. صفارزاده ناخودآگاه این تصویرها را در اشکال مختلف در اشعار خود بروز داده است. شکل‌گیری اولیه این تصویر در خانواده کاملاً مثبت است؛ اما در برخی شرایط نمود منفی این کهن‌الگو نیز دریافت می‌شود.

واژه‌های کلیدی: آنیما، آنیموس، شعر معاصر، صفارزاده.

مقدمه

کهن‌الگوها سازنده تصاویر ذهنی و نمادهای مختلف هستند. این صورت‌های ازلی نخست توسط روان‌شناسان مورد توجه قرار گرفت و سپس با توجه به اهمیت آن در شناخت روحیات شاعران و نویسندگان مختلف، توسط ادب‌پژوهان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. این دسته از تصاویر دارای ویژگی‌ها و تعاریف خاصی هستند و همواره به صورت ناخودآگاه در اشعار و نوشته‌ها انعکاس می‌یابند. در بین این صورت‌های کهن و نمونه‌های ازلی، آنیما و آنیموس از مواردی هستند که اغلب به صورت معشوق در اشعار و نوشته‌ها خود را نشان می‌دهند. این معشوق بر اساس شخصیت پنهان شاعر و نویسنده می‌تواند جلوه‌های گوناگون داشته

seif@ut.ac.ir

salmaninejads@yahoo.com

n.moosavand@yahoo.com

* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

** دانش‌آموخته دکتری دانشگاه تربیت مدرس

*** دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تربیت معلم

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۰۷

باشد. البته شرایط خاص اجتماع و تحولات مختلف در وجود شاعر نیز می‌تواند بر تغییر نگرش شاعر درمورد این نیمه پنهان تأثیرگذار باشد. شعر صفارزاده حاوی نکات جالبی است که نشان از ظهور این کهن‌الگو به شکل‌های مختلف در اشعار اوست. بررسی این تصاویر ما را بیشتر با روحیات این شاعر معاصر آشنا خواهد کرد.

آنیما و آنیموس چیست؟

در بحث از کهن‌الگوها، آنیما و آنیموس به طور دقیق مورد توجه یونگ و همکارانش قرار گرفته و در زمینه معرفی این دو پدیده روان‌شناسی، مقالات متعددی نگاشته شده است. ضمیر هر انسان از دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تشکیل شده است؛ بنابراین انسان بسیاری از امور را ارادی و بسیاری دیگر را، بی آن‌که خود بخواهد انجام می‌دهد. هر زن و مردی در وجود خویش با عنصر دیگری که از جنس مخالف است در ارتباطند. این دو تصویر مربوط به روح و لازمه‌ی وجود هر شخص است. هر چه فرد بیشتر تحت تأثیر خودآگاه قرار گیرد، این تصاویر در وی نمود بیشتری می‌یابند. برای تعریفی ساده از این دو پدیده باید گفت: آنیما جنبه زنانه در روح مرد و آنیموس بخش مردانه روح زن است. آنیما و آنیموس حد فاصل هوشیاری و ناهوشیاری واقع می‌گردند و بسته به وضعیت موجود خود را نشان می‌دهند.

یونگ معتقد است: «خودمختاری ناخودآگاه جمعی، خود را در هیأت آنیما و آنیموس نشان می‌دهد. آنیما و آنیموس به آن محتویات ناخودآگاه جمعی که وقتی از فرافکنی پس کشیدند می‌توانند با خودآگاهی یکپارچه شوند، شخصیت می‌بخشند. سنگ زیر بنای ساختار روانی‌اند که در کلیت خود فراتر از محدوده خودآگاهی است.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۹). آن‌ها اصولاً دارای کیفیت‌های احساسی غیر قابل توصیف‌اند و ماورایی و قدسی به نظر می‌رسند. خویشتن‌داری، توداری، ظرافت و حساسیت، نشانه بروز آن‌هاست.

همزیستی با یک اصل مؤنث یا مذکر در جسم و جان مرد و زن از دیرباز مورد توجه بوده است؛ اگر چه در برخی موارد این دیدگاه مستور مانده است. یونگ می‌گوید: حتی در فلسفه هرمنوتیک که متعلق به دوران ماقبل تاریخ است، انسان جنبه مختث دارد و دارای دو صفت زنانه و مردانه است و هرچند اغلب به شکل مرد ظاهر می‌شود؛ اما حوا یا همان نیمه زنانه را در خود نهفته دارد. وی در توضیح این مطلب به وجود موجودی خنثی در آثار ابن سینا اشاره دارد. او اکسیر را ماری می‌داند که فحل است و به وسیله خودش بارور می‌شود و این گونه به اهمیت عنصر آنیما در علم کیمیاگری نیز اشاره می‌کند (همان، ۱۳۷۰: ۳۹-۵۲).

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۰۹

ویلفرد گرین مادینه روان را پیچیده‌ترین کهن‌الگوی یونگ شمرده و آن را مربوط به روح می‌داند و تعریفی که از روح ارائه می‌دهد همان نیروی زندگی یا انرژی حیاتی انسانی است. سپس از زبان یونگ نقل می‌کند: مادینه روان «چیزی زنده در انسان است که هم خود زنده است و هم مایه زندگی است... اگر جهش‌ها و تالوهای روح نبود، انسان در بزرگترین شهوت خود یعنی بطالت می‌گنید.» وی همچنین تأکید می‌کند که از نظر یونگ «تصویر مادینه روان اغلب بر زنان فرافکنی می‌شود... بنا بر یک ضرب‌المثل آلمانی قدیمی، هر مردی هوای خویش را در درون خود دارد.» (گرین، ۱۳۷۶: ۱۸۳) آنیما متعلق به مردان است و با مواردی که مادینه هستند در ارتباط است. مثلاً سیاهی و تاریکی عناصری زنانه هستند و ماه نیز از مفهوم تأیید برخوردار است و از این جهت با آنیما پیوند یافته است. علاوه بر این، آتش نیز که مایه تحرک است مؤنث شمرده می‌شود و در اغلب موارد نگهبان آتش یک خدایانو یا الهه است؛ از این رو هریک از این مفاهیم نیز می‌توانند بر وجود آنیما دلالت کنند.

هر اندازه مرد بیشتر تحت تأثیر سلطه ناخودآگاهی جمعی قرار بگیرد، نه تنها به غرایز میدان دخالت لجام گسیخته‌تری داده می‌شود، بلکه زمینه ظهور آنیما نیز فراهم می‌گردد. در زنان نیز سلطه ناخودآگاهی، وجه دیگرش یعنی طبیعت مردانه و آنیموس را آشکار می‌کند. «یونگ همیشه از این عقیده دفاع می‌کند که سرنمون‌ها از تکرار تجربیات نیاکانمان سرچشمه می‌گیرد. آنیما گنجینه‌ای از تمام تجربیات اجدادی مردان با زنان است، پدیده‌ای باستانی که حتی امروزه هم تابع راه و رسم بشریت ابتدایی است.» (مورنو، ۱۳۸۴: ۶۱).

تصویر آنیما و آنیموس اگر چه در حالت عادی امری طبیعی است، چنانچه ظهور آن و غلبه بر روح هر یک از زن و مرد یا سرکوبی و پنهان داشتن آن بیش از حد باشد، منجر به نوعی بیماری می‌گردد و اینجاست که یونگ آن را تصاویر خطرناک روح مرد و زن می‌شمارد. آنیما «مظهر وفایی است که مرد گاهی به خاطر مصالح زندگی باید از آن چشم‌پوشد. او جبران بسیار ضروری مخاطره‌ها و تسلی بخش همه تلخی‌های زندگی است و در عین حال شعبده‌باز بزرگ است.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۲). یونگ ظهور بیش از اندازه این عنصر را در روح مرد خطرناک می‌داند؛ به این دلیل که اغلب مرد را به سمت بزرگ‌ترین خطرهای رهنمون می‌گردد و گاه مشکلاتی برای او ایجاد می‌کند «عنصر مادینه، تجسم تمامی گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است؛ همانند احساسات، خلق و خویهای مبهم، مکاشفه‌های پیامبرگونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به سرانجام روابط با ناخودآگاه که اهمیتش از آن‌های دیگر کمتر نیست.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۰). این عواطف و احساسات حتی برای خود شخص نیز مبهم و

ناشناخته‌اند. در قبایل بدوی، گاهی برای ورود به سرزمین ارواح که در روان‌شناسی امروزی ناخودآگاه خوانده می‌شود، مردان لباس‌های زنانه بر تن می‌کردند و این امر می‌تواند ناشی از همان نگرش به آنیما باشد؛ چون مردان در حالت ناخودآگاه اغلب با جان بانوی خود در ارتباط بودند.

اما عنصر نرینه از نظر یونگ اغلب به صورت اعتقادی مقدس و نهفته خود را نشان می‌دهد. در لحظه هماهنگی با آنیموس بیشتر اعتقادات جمعی ابراز می‌شود تا اظهارات شخصی. در هنگام مواجهه این دو پدیده نیز اغلب از قدرت آنیموس و وسوسه آنیما سخن گفته شده است. یونگ رابطه آنیما / آنیموس، را در هر دو جنبه مثبت و منفی خود آکنده از دشمنی می‌داند. البته دشمنی که با علاقه‌ای شدید نیز خود را نشان می‌دهد.

وی تصویر مادر و پدر را در شکل‌گیری آنیما و آنیموس در ذهن دختران و پسران مؤثر می‌داند و معتقد است آنیما و آنیموس با هم زوجی الهی را تشکیل می‌دهند و هر یک به ترتیب، منطبق بر نفس و عقل هستند. «هر دوی آن‌ها نیروی ناخودآگاه و در واقع چنان که دنیای باستان به حق باور داشت «خدا» هستند.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۱). ممکن است دلیل خدا نامیدن این دو پدیده از این امر ناشی شود که اجتماع بین ذهن با آنیما یا آنیموس در روح منجر به نوعی خودشناسی و دست‌یابی به کهن‌الگوی خویش‌شناسی است. به عقیده یونگ چنانچه آنیما و آنیموس نماینده تنش میان ضدین نباشند، بلکه دو نیمه تمامیت متشکل از دو زوج برادر- خواهر سلطنتی باشند، کودک مقدس «وحدت» از آن‌ها متولد می‌شد و به نحوی سبب تمامیت در وجود شخص می‌گردند که نمادهای آن چهارتایی و ماندالاست. این وحدت و تمامیت از بالاترین ارزش‌هاست و می‌توان آن را «خدا» نیز نامید. در اسلام هم گفته شده است که شناخت کامل خود منجر به شناخت حقیقت خداوند می‌گردد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

«مورنو» بر ارتباط آنیما یا آنیموس با دین تأکید می‌کند و از قول ویکتور وایت نقل می‌کند: «آنیما یا اصل زنانه‌ی روان را، دین فعال می‌کند. آنچه را که آگوستین قدیس به عنوان بخشی از روح، نوع یا تصویری از زن می‌دانست، همان عاملی است که فرمانمود نگرش دینی انسان به خداست، همان عاملی که حوا را اغوا کرد و به صورت دایه، مادر و عروس، در حضرت مریم و کلیسا پدیدار نمود. گرچه دین فعالیت ارادی من است، در این‌جا اراده و فعالیت من دقیقاً صحه گذاشتن بر تبعیت آنیما از الوهیت است.» (مورنو، ۱۳۸۴: ۷۱) از این رو نقش آنیما و اهمیت آن از دیدگاه دین مورد تأکید قرار می‌گیرد. در اسلام نیز از اسماء الهی هم به صورت مؤنث و هم مذکر استفاده شده است. ابن عربی دو ضمیر هو و هی را از اسماء الهی

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۱۱

دانسته، آن را نشانه نامحدود بودن پروردگار می‌شمارد. در تفسیر این دو نام نیز اشاره به بی‌کرانگی ذات اقدس الهی می‌شود که در مذکر یا مؤنث محدود نشده است. همچنین «در تفکر اساطیری قدیم در این باب به زبان رمزی آمده است که موجود کامل، نر- ماده است؛ مثلاً موجود ازلی الهی چنین بود یا شیوا گاهی خدای نیمه مرد و نیمه زن خوانده شده است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۵۱). انسان کامل نیز به همین صورت موجودی دو جنسی یا به تعبیری دو بُنی است؛ یعنی نیمه‌ی پنهان خود را یافته است.

در دوران آغازین و اساطیر گذشته، یعنی دوران زن‌سالاری اهمیت نقش زن در زندگی انسان، به خوبی قابل مشاهده است. یکی از کهن‌ترین و بزرگ‌ترین صورت‌های کهن‌الگویی که در گذشته و اسطوره‌ها شاهد آن هستیم حضور بزرگ مادر یا کهن‌الگوی زن است. این خدایان یا الهه در عین حال که نماد آفرینندگی و باروری، رشد و پرورش است، با مرگ و نابودی نیز گره خورده است. در ادیان و ملل مختلف می‌بینیم که برترین و مهم‌ترین ایزدان از نوع مؤنث بوده و از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند. «شاکتی» خدایانوی هندوان که حاصل نیروی تمام خدایان است و برای مبارزه با هیولا به وجود آمده است؛ هم نیروی فیض و عنایت شیوا را داراست و هم قدرت نابودکنندگی ویشنو را دارد و از این رو هم زندگی بخش و هم فانی‌کننده است (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۷۲). «ایشتار» در اساطیر بین‌النهرین بانوی مرگ و آفرینش است. اوست که تموز نماد نرینه عالم را در زمستان به درون خود می‌کشد و باز در بهار آن را به زندگی باز می‌گرداند (مک‌کال، ۱۳۷۳: ۵۴). «تیامات» مادر آب‌ها در اسطوره‌های بابل در نبرد با مردوک، برتر پنداشته می‌شود چون قدرت آفرینندگی و نابودی را توأمان دارد و تنها مردوک وقتی بر او غلبه می‌کند که با قدرت کلمه به این مهم دست می‌یابد. «زروان» نیز خود به تنهایی مادر و پدر است و اهورامزدا و اهریمن که دو نماد روشنی و تاریکی هستند از او به وجود می‌آیند (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۲۵). بدین ترتیب درمی‌یابیم که موجود کامل در تمام ادیان و اساطیر نوعی موجود دو جنسی بوده؛ اما جنبه تأیید آن بر تذکیر برتری قابل ملاحظه‌ای دارد. آنیما امروزه در حقیقت همان مادر یا الهه‌ی مقدسی است که با ظهور یهودیت کم‌کم اهمیت خود را از دست داد و موجود مذکر جانشین آن شد. این صورت مثالی مادر به طور کامل در ذهن هر کودکی باقی است، در ناخودآگاه فرونشسته و تحت تأثیر شخصیت مادر در صورت‌های مختلف نمود می‌یابد.

یونگ دربارهٔ ارتباط آنیما و مادر نیز می‌گوید: آنیما «اختراع ضمیر ناهشیار نیست، بلکه محصول خودانگیخته‌ی ضمیر ناآگاه است. او شخصیت جانشین مادر نیز نیست، بلکه بر عکس به احتمال قوی آن صفات قدسی و نورانی که انگاره‌ی مادر را به طوری این چنین خطرناک نیرومند می‌کند، زائیده‌ی صورت

مثالی جمعی آنیماست که از نو در هر کودک مذکری تجسم می‌یابد.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۲). مادر یکی از بیشترین صورت‌های نمود آنیما در ادبیات محسوب می‌شود. رشد آنیموس و نوع نگرش نسبت به آن نیز در زنان تحت تأثیر سیمای پدر در درون هر زن شکل می‌گیرد؛ بنابراین می‌توان گفت آنیما بخش پنهان روح مرد و آنیموس بخش مستور روح زن است که در حالت ناخودآگاه به عرصه‌ی ظهور می‌رسند، دارای جنبه‌های مثبت و منفی هستند و ویژگی‌های خاص تأیید و تذکیر به ما کمک می‌کند تا این عناصر را بهتر شناسایی کنیم.

«آنیمای خواهان زندگی است چه خوب و چه بد، چه زیبا و چه ناخوشایند، در نتیجه هم می‌تواند به صورت نماد فرشته درآید و هم به صورت مار بهشت. هم می‌تواند سیرن، پری دریایی، فرشته‌ی رحمت یا دختری زیبا باشد و هم ماده دیوی فریبکار که مردان جوان را فریفته خود می‌کند و شیره جان‌شان را می‌مکد. علاوه بر آن آنیما به برخی حیوانات نظیر ببر، مار و پرنده نیز کشش و التفات دارد.» (مورنو، ۱۳۸۴: ۶۳) در آثار ادبی می‌توان با اشکال مختلف آنیما مواجه شد؛ گاه در شکل درخت یا ماه مورد پرستش قرار می‌گیرد و ممکن است به صورت اژدها یا ماری خطرناک بر سر راه قهرمان واقع شود. آنیموس نیز به همین صورت دارای جلوه‌های مثبت و هم نموده‌های منفی است. مری فرانتس می‌گوید: «عنصر نرینه هم مانند عنصر مادینه تنها خصوصیات منفی چون خشونت، لجام گسیختگی، پرچانگی، افکار و وسوسه‌های پنهانی شروانه ندارد» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۹۰)؛ بلکه بسیاری از صفات شایسته چون شجاعت و شرافتمندی را بدان منسوب کرده و وسعت روحی را ناشی از نمود آنیموس در روح زن دانسته است.

در اساطیر مختلف، آنیما در جنبه‌ی مثبت خود به صورت معشوق، پری زیبارو یا فرشته‌ای آسمانی نمود می‌یابد و یا خردمندی که به راهنمایی قهرمان می‌پردازد. سوفیا یا برترین زن که موجودی اثیری و ماورایی است و در مسیحیت، مریم مقدس دو نمود زیبای این کهن الگو هستند. آنیما در جنبه منفی خود نمود هر زن وحشتناک، روسپی و خونخوار و گاه نشان اختگی و ناباروری می‌باشد. آنیموس هم در شکل منفی خود به صورت عفريت مرگ یا دزد و جانی نمایان می‌شود. یونگ معتقد است «چهره آنیما را می‌توان در هلن فاوست که نماینده یک جنبه رمانتیک است و مریم باکره که تصویری از عشق به بلندی‌های اخلاص است، دید. در هند نیز نمودارهای این کهن الگو شاکتی، پارواتی و... هستند. در میان مسلمانان این شخصیت، حضرت فاطمه (س) دختر پیامبر اسلام است.» (یونگ، ۱۳۵۹: ۲۹۳) بنابراین از نظر او در هر آیین و نگرشی به یک نمونه کامل از زن یا مرد اعتقاد دارند.

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۱۳

فرانسویان گویا بیشتر به جنبه منفی عنصر زنانه توجه دارند و آن را در «زنی شوم» تجسم می‌کنند. پریان دریایی در نزد یونانیان و آوای تخته سنگ‌هایی که ملوانان را به سمت نابودی در دل دریا می‌کشاند در نزد آلمان‌ها، هر دو اشاره به همین جنبه‌ی منفی آنیما دارد. البته در جنبه‌ی مثبت نیز نقش واسطه میان «من» و «خود» را بر عهده دارد که همان نقش جادوگران قبایل است (یونگ، ۱۳۷۸: ۲۷۳-۲۷۸). در کشورهای شرقی نیز دیده می‌شود که نقش جادوگری و پیش‌گویی اغلب بر عهده‌ی زنان است.

کشف آنیما و آنیموس هر دو در مراحل چهارگانه اتفاق می‌افتد و از این رو با عدد چهار نیز در ارتباط هستند. آنیما در اولین مرحله با روابطی کاملاً غریزی و زیستی نمایان می‌شود و یونگ، حوا را نماد نخستین مرحله از ظهور آنیما می‌داند. در مرحله‌ی بعد علاوه بر سویه‌های جنسی، زیبایی نیز با آن نمود می‌یابد و شخصیت اسطوره‌ای تجسم آنیما در این مرحله هلن فاوست است. در سومین کشف مریم مقدس نماد آنیما قرار می‌گیرد که در جهت اعتلای روح و رسیدن به مقام پارسایی الگو قرار گرفته است. چهارمین مرحله از ظهور آنیما با خرد همراه است. خردی ملکوتی که به نهایت پیراستگی دست می‌یابد و مردان به ندرت به این مرحله از آنیما دسترسی پیدا می‌کنند. می‌توان پیر دانا را هم آخرین مرحله از آنیما دانست. «دو نمونه از مرحله‌ی چهارم عنصر زنانه یکی آتنا الهه‌ی خرد یونانی و دیگری ژکوند است» (همان: ۲۸۳).

مراحل بروز و ظهور آنیموس هم به این ترتیب است: ابتدا مردی با قدرت جسمانی فوق‌العاده است. وجود یک ورزشکار قوی در یک داستان یا متن می‌تواند نمود اول عنصر آنیموس باشد. در مرحله‌ی بعد به مبتکری خلاق تبدیل می‌شود و در سومین ظهور به صورت کشیش یا استادی که با سخن خود نفوذی چشمگیر دارد، نمایان می‌گردد. در پایان و آخرین مرحله که نمودار والاترین شکل آنیموس است با تجسم اندیشه و خرد نمودار می‌شود. «عنصر نرینه به زن نوعی صلابت روحی می‌دهد. نوعی دلگرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش» (همان: ۲۹۳) و از این رو در آثار هنری نویسندگان زن به این کهن‌الگو برخورد می‌کنیم.

کهن‌الگوها اغلب در آثار داستانی مورد توجه قرار می‌گیرند؛ اما در این مبحث ما به دنبال بازیابی و بررسی جلوه‌های آنیما و آنیموس در ادبیات و به ویژه شعر هستیم. به نظر می‌رسد این دو کهن‌الگو در حالت ناخودآگاه بر شاعر و نویسنده وارد شده و مواد هنری و ادبی را به آنان الهام کرده‌اند؛ اما به دلیل داشتن حالتی ماورایی در اولین نمودها خود را به راحتی نشان نمی‌دهند و اغلب بسیار دور از دسترس دیده می‌شوند. «آنیمای در ادبیات همواره به صورت معشوقی گریزان و بی‌نشان توصیف می‌شود. شارل بودلر در شعر آرزوی

نقاشی می‌گوید: من در اشتیاق زنی می‌گذارم که بسیار به ندرت بر من ظاهر شده و بسیار زود از من رمیده است... این زن، زیباست و برتر از زیبا، حیرت‌انگیز است. در وجود او سیاه فزونی دارد و هر چه از او انگیخته می‌شود ظلمانی و عمیق است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۳۰).

این عبارات ارتباط عنصر مادینه آنیما را با رنگ سیاه نیز گوشزد می‌کند. تاریکی و سیاهی با آنیما در پیوند است و ماه نیز که با شب پیوسته است، یکی دیگر از نمادهای زنانگی و مرتبط با آن است. ماه را نمادی از قلمرو ناخودآگاهی نیز به شمار می‌آورند. یکی از جلوه‌های بروز آنیما «در چین بانوی ماه نامیده می‌شود که در اشعار و آهنگ‌های مردم جای دارد و می‌تواند آن‌ها را جاودانه سازد.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۸۴) در اشعار فارسی نیز معشوق زیبا و دیرباب اغلب به ماه تشبیه شده است و در تاریکی شب، بار غم بیشتر و سنگین‌تری بر دل عاشق می‌نهد. البته «رابطه آنیما با انسان صرفاً رابطه انسان با معشوق نیست، آنیما پاره‌ی تن ماست، خواهر ماست، همان وجود ماست، منتهی جنبه مثبت آن... و در متون کیمیاگری غرب موسوم به «خواهر اسرار» است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۵۶) و به همین دلیل در بسیاری موارد با واژه‌ی خواهر مورد خطاب واقع می‌شود.

از آن‌جا که آنیما با ناخودآگاه ذهن مرتبط است و دست‌یابی به آن آسان نیست و گریز پا و دور از دسترس جلوه می‌کند؛ عاشق، صورت او را نمی‌تواند واضح ببیند و یا در تاریکی شب با او ملاقات می‌کند. تمام این مسائل ناشی از ناشناخته بودن آنیماست. ظهور وی در خواب نیز یکی دیگر از ویژگی‌های این کهن‌الگوست و شاید به همین دلیل است که سرودن شعر در تاریکی و سکوت شب و قبل از خواب بیشتر تجربه می‌شود. «درین باب کالریج و برخی دیگر گفته‌اند که اثر هنری در خواب به آنان الهام شده است.» (همان: ۲۵۲).

یونگ آنیما را حیات آفرین می‌خواند و جنبه مثبت آن را الهام‌آفرین شاعران و نویسندگان بزرگ می‌شمارد. به نظر می‌رسد بشر آغازین بیشتر به جنبه ناخودآگاه ذهن توجه داشت و بیشتر به امور هنری می‌پرداخت. آفرینش اسطوره‌ها که نوعی شعرسرایی است حاصل همین دوران از زندگی بشر است. امروزه ناخودآگاه بشر کمتر می‌تواند خود را به عرصه‌ی نمایش بگذارد. نوعی منیت و خودخواهی، جوامع را به پرورش خودآگاه و واپس زدن ناخودآگاه واداشته است. این است که اسطوره‌سازی کمتر شده است. اما در بین شاعران و نویسندگان درمی‌یابیم که ناخودآگاه کاملاً مضمحل نشده و در بسیاری از لحظات بر ذهن آنان حاکم است و از این روست که به آفرینش‌های هنری دست می‌زنند.

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۱۵

تصویر آنیما اغلب در آثار هنری ایران روشن‌تر از تصویر آنیموس دیده می‌شود. شاید بتوان دلیل آن را نموده‌های فراوان مثبت این کهن‌الگو نسبت به آنیموس برشمرد. اغلب عناصر مثبت طبیعت با کهن‌الگوی مادر و بالتبع آنیما در ارتباطند و در سراسر دنیا مورد توجه بوده‌اند. «برای مثال بسیاری از مردمان آسیای غرب یک الههٔ بزرگ مادر را که تجسم همهٔ نیروهای زایای طبیعت بود، با نام‌های مختلف اما با اسطوره‌های آیینی مشابه می‌پرستیدند.» (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۶۸) این است که آنیما خود را بیشتر در نموده‌های شخصی نشان می‌دهد؛ اما آنیموس «بیشتر بیانگر عناصر جمعی است تا شخصی و به همین دلیل ویژگی جمعی بودن است که زنان هنگامی که عنصر نرینه به جای آنان سخن می‌گویند معمولاً از کلمات «ما» یا «آن‌ها» یا «همه» استفاده می‌کنند و در گفتارشان واژه‌هایی مانند «همیشه»، «لازم است» و «ما باید» به چشم می‌خورد.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۹۲) با دقت و توجه بسیار می‌توان نمود این دو جنبه را در آثار شاعران و نویسندگان زن و مرد مورد بررسی قرار داد.

نموده‌های آنیما و آنیموس در شعر صفارزاده

صفارزاده شاعری سراپا عشق و فریاد است که همواره وطنش را، آرمانش و عقایدش را در تنگنای وزن و قافیه به تصویر کشیده است، با این حال هرگز حالات درونی و احساسات خویش را پنهان نکرده و در لحظاتی که سیطره‌ی ناخودآگاه بر وجودش سایه انداخته است به نحوی شایسته، احوال درونی خود را نیز آشکار نموده است. بررسی آنیموس در شعر صفارزاده بحث جالبی است و بسیاری از واقعیت‌های زندگی این شاعر و نویسنده سخت‌کوش را روشن کرده است. وی گاهی با آنیموس برخوردی همراه با احترام و تقدس دارد و او را برتر می‌بیند؛ اما گاه نیز در ادامه ویژگی‌های آنیموس و آنیما را در شعر این شاعر بزرگ بررسی می‌کنیم.

الف) نگاه مثبت شاعر به آنیموس

۱- قدمت و کهنه‌گی آنیموس

آنیموس نیمه مردانه‌ای است که در وجود هر زن دیده می‌شود. از آن‌جا که کهن‌الگوها بازمانده‌ی تفکرات جمعی بشر در طول زمان هستند، تصاویر مربوط به آن‌ها نیز در ناخودآگاه هر شخص کاملاً قدیمی و کهنه به نظر می‌رسد. بر همین اساس صفارزاده شعری را که در گفتگو با نیمه‌ی مردانه‌ی وجود خود سروده است «قدیم» نام نهاده و در آن می‌گوید: «تو را که دفتر عشق قدیم من هستی / قدیم‌ترین دیروز /

مرور می‌کنم امروز/ تمام دلتنگی/ و بی‌قراری‌ام/ بی‌اعتراض تو/ در تو نشسته است/ مسطور است/ خطی/ عبارتی/ لفظی را/ از جای خود به جای دگر می‌برم/ چیزی عوض نمی‌شود/ تشبیه و استعاره دیگر/ و تازه‌تر/ در اعتبار وصف تو می‌یابم/ تو همچنان هستی/ چیزی عوض نمی‌شود/ ای جاودانگی مضمون/ ای دلربایی معنا/ آن چهره همیشه محو تو/ از دور/ غریب و ناشناخته می‌ماند/ از نزدیک/ گویی که من/ با این همه تلاش/ از مرز ناشناختن تو/ پا را/ آن سوی تر نهادم/ تویی که دفتر عشق قدیم من هستی.» (دیدار صبح: ۵۶).

شاعر از محو بودن، غریب و ناشناخته ماندن، جاودانگی و دلربایی عشقی قدیمی سخن می‌گوید. همیشه از دور او را ملاقات کرده و پا را از مرز ناشناختن او فراتر نگذاشته است. این همان نکات مشترکی است که آنیما و آنیموس در هنگام عرضه بر افراد دارا هستند. همچنین اصل قدمت نیز چیزی است که در تمام کهن‌الگوها مشترک می‌باشد.

۲- تقدس آنیموس

در جایی دیگر از همین دفتر، آنیموس را «مسافر ناپیدا» خوانده و معتقد است حتماً می‌آید و در دل و جاننش می‌نشیند. شاعر به این سخن خود معتقد است و شخص مورد نظر را مقدس می‌داند. این همان اصلی است که یونگ درباره آن عقیده دارد آنیموس به صورت اعتقادی مقدس خود را نشان می‌دهد (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۱).

«فرود عطری سرد/ در بطن سینه‌ام/ وقتی که انتظار ندارم/ حتمی‌ست/ ... تو ای مسافر ناپیدا/ وقتی قرار نیست می‌رسی از راه/ و می‌نشینی در من/ مرز گذار تو/ لیان و دهانم نیست/ چندان که می‌رسی/ دلم در آن خنکا/ به جای بستن در یخ/ به جای بسته شدن/ باز می‌شود.» (همان: ۷۵).

شاعر رسیدن آنیموس را در محیطی خنک تجربه کرده است که دلش در آن به جای بسته شدن باز شده است. «این که سخن از منطقه‌ی سردسیر می‌گوید به این سبب است که در اساطیر و فولکلور مکان روح سرد است و روح و مرگ همچنان که با تاریکی، با سرما نیز مربوط است.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۸۱) این سرما و خنکی که حاصل غوطه‌ور شدن شاعر در دنیای ماورایی است در هنگام ظهور آنیموس، شاعر را به خود متوجه کرده است. اصل قداست و دینی بودن مفهوم آنیموس نیز در این ابیات خود را نشان می‌دهند: «صدای ناب اذان می‌آید/ صدای ناب اذان/ شبیه دست‌های مؤمن مردیست/ که حس دور شدن، گم شدن، جزیره شدن را/ ز ریشه‌های سالم من برمی‌چیند/ و من به سوی نمازی عظیم می‌آیم» (طنین در دلتا: ۹۴).

مورنو نیز بر اهمیت آنیما و آنیموس و ارتباط آن‌ها با دین تأکید بسیار دارد. هر چند توضیحات ارائه شده بیشتر رابطه‌ی آنیما را با دین نشان می‌دهند؛ اما آنیموس نیز از این اصل پیروی می‌کند.

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۱۷

۳- مجهول بودن آنیموس

صفارزاده اغلب آنیموس را ورای کلمات ظاهری می‌بیند: «در عمق چشمانت/ خواستن بزرگ جاری‌ست/ من به تو فکر می‌کنم/ و غریزه‌ای تند و سیل‌گون/ که تو را از مرز کلمات/ عبور خواهد داد.» (همان: ۱۲۳). عبور از مرز کلمات این مفهوم را می‌رساند که آنیموس چیزی گفتنی نیست؛ بلکه فراتر از سخن است. حسی درونی است. غریزه‌ای است که از تولد با شخص است و تا مرگ با او خواهد ماند؛ اما پنهان و نهفته است و گاه خود را نشان خواهد داد و آن زمانی است که شاعر در ناخودآگاه خود فرو رفته باشد. از طرف دیگر واژه‌ی چشمان نیز اشاره به این کهن‌الگو دارد. در کهن‌الگوی آنیما، زیباترین و برجسته‌ترین عضو، چشم است. صفارزاده عبور آنیموس از کلام را در این عبارت هم ذکر کرده است: «زتو/ زپیرهن آبی تو حتی آه/ هزار جاده تنهایی از افق تابید/ تو از کلام گذشتی/ شب از کرانه رسید/ و من زحیرت پیوستگی برهنه شدم.» (همان: ۱۰۱)

در کلام نگنجیدن آنیموس، دلیل دیگری بر مجهول بودن آن است. چون شاعر نمی‌تواند بر آن نامی بگذارد؛ لذا او را فراتر از کلام می‌داند.

۴- الهام‌بخش بودن آنیموس

همان‌گونه که در توضیح آنیما به عنوان الهام‌دهنده شاعر و نویسنده در آفرینش هنری گفتیم، آنیموس هم برای یک زن می‌تواند الهام‌بخش و کمک‌دهنده باشد. بر همین اساس صفارزاده بین آنیموس و شعر پلی ارتباطی برقرار کرده و گفته است: «تو از قبیله شعری/ من خویشاوندت هستم/ و پشتم از تو گرم است/ .../ تو که می‌دانی/ .../ تو از قبیله شعری و نامکتوب/ .../ تو رمزهای ریاضت/ تو رازهای رسالت/ تو قصه‌های قساوت را می‌دانی/ تو از قبیله شعری» (سفر پنجم: ۱۰۷).

بدین ترتیب شاعر نگاهی پیامبرگونه نیز به نیمه مردانه وجود خود داشته و او را آشنا به رازهای رسالت می‌خواند. همچنین آنیموس در دایره دید صفارزاده، قدرت خلق و آفرینش دارد. اصلی که او را با خدا یکی می‌سازد. خالق پدیده عشق و دوست داشتن است به همین دلیل در این ابیات خدا و او را در کنار هم آورده است: «باز آمدم به سوی تو ای کردگار عشق/ باز آمدم که در تو پناه آورم ز خویش/ .../ پنهان نشاید از تو بدان ای خدای عشق/ در بازگشت بسوی تو تنها نبوده‌ام/ مردیست همسر که به شب‌های آرزو/ پندار پرستاره او را ستوده‌ام» (رهگذر مهتاب: ۳۳).

۵- حیات بخشی آنیموس

آنیمیا و آنیموس علاوه بر این که نیروی خلاق آفرینش هستند، سبب حیات نیز می‌باشند. حضور این نیمه متضاد در روح است که انسان را همواره امیدوار و در جست و جو نشان می‌دهد: «تو زندگانی را / نور بودی، باران بودی / کدام ریشه را کد هستی اکنون / چرا نمی‌روی / چرا نمی‌رویانی؟ / تو خوبی بودی / چرا همیشه نماندی / تو ز آفتاب بودی / به خاک برگشتی / کدام ریشه را کد هستی اکنون / چرا نمی‌روی؟ / چرا خواب نمی‌گویی؟» (طین در دلتا: ۱۰۵).

ریشه در روان‌شناسی، نماد ناخودآگاه است و صفارزاده نیز آنیموس را که مربوط به این بخش از روان است، ریشه می‌نامد. ریشه‌ای که را کد است و شاعر منتظر روئیدن و رویاندن آن است؛ اما به نظر می‌رسد امیدی به این آمدن ندارد و انتظار خود را بیهوده می‌پندارد چون به مرز هماهنگی با آنیموس نرسیده است: «تو نمی‌آیی و قلب کوچه / پاسبانی تنهاست / ... تو نمی‌آیی و شب / می‌گدازد آرام / ... تو نمی‌آیی و من / مثل میوه کال / و نخستین شب یک دیدار / به سرانجام می‌اندیشم» (همان: ۱۱۶).

تاریکی و شب هم مثل ریشه بر ناخودآگاهی بخش روان دلالت می‌کند. صفارزاده در لحظاتی از حضور در ناخودآگاه گذشته‌ای که با آنیموس خود داشته به خاطر می‌آورد و آن عهد ازلی و آغازین را برای خود تداعی می‌کند و بیان می‌دارد. چنان‌چه این نیمه درونی روحش باز هم مثل گذشته وفادار باشد تا پایان حیات او را رها نمی‌سازد:

«اگر دوباره قلب او، گذشته را ندا کند ... اگر سرزمین کین، گریزد و وفا کند ...

اگر به عهد اولین، نگار من وفا کند ... زدست خود نمی‌دهم، مگر به مرگ دامنش»

(حرکت و دیروز: ۱۷)

گریز از سرزمین کین و وفای به عهد، رابطه‌ای است که بین هر عاشق و معشوق قابلیت حضور دارد. شاعر می‌خواهد تنها وفا و خوش عهدی باشد و نه نمود منفی این کهن‌الگو که کینه و دشمنی است.

۶- آنیموس معادل آسمان

همچنین مذکر بودن آنیموس و مؤنث بودن شاعر او را بر آن داشته تا نگاهی هم به دو کهن‌الگوی آسمان و زمین داشته باشد. بر همین اساس گاه وقتی می‌خواهد از آنیموس سخن بگوید او را آسمان وجود خود می‌پندارد. طبق عقیده گذشتگان و تفکرات اسطوره‌ای، آسمان نماد مذکر، پدر، مردانگی و آنیموس است و زمین نشانه زن، باروری، مادر و آنیماست. بنابراین در شعر «پرسش» درمی‌یابیم که صفارزاده این‌گونه با

بررسی و تحلیل چستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۱۹

نیمه‌ی پنهان وجود خود سخن می‌گوید: «ای آفتاب/ ای قامت بلند بودن/ گفتنی من آسمان تو هستم/ گفتم زمین زمهر تو سرشار .../ ای آفتاب/ ای سایبان تنم» (طنین در دلنا: ۹۸).

آفتاب نیز با آسمان گره خورده است و از این رو تداعی کننده‌ی اصل مذکر است. به همین دلیل شاعر او را با «ای آفتاب» مخاطب قرار داده است. پس اذعان می‌دارد که این بخش از روح خود را آسمان پنداشته و بنابراین شاعر خود را زمین شمرده و برای ابراز محبت خود نسبت به می‌گوید: زمین از مهر تو سرشار است و بدین وسیله نهایت عشق خود را ابراز می‌دارد. در جایی دیگر نیز آورده است: «وقتی ستارگان زمین گیر باورم/ دامن به آسمان خیال تو می‌کشند» (رهگذر مهتاب: ۴۰) به طور ضمنی باز خود را زمین و نماد تأیید و آنیموس را آسمان و نماد مذکر می‌شمارد. این دیدگاه در این ابیات نیز مکرر شده است: «اینک سوار شوقم و شبدیز قلب من/ می‌تازد از نشیب زمین تا دل سپهر/ آوخ اگر کنون شناسی مرا دگر/ آوخ اگر ز من نکنی پیشواز مهر» (همان: ۱۷).

قلب شاعر، از سینه‌اش بیرون آمده و به سمت نیمه‌ی دیگر وجودش، آنیموس درونی، نیمه‌ی مذکر روحش در حرکت است از این رو شاعر این حرکت را از نشیب زمین تا دل سپهر می‌خواند.

۷- آنیموس در شکل مذکر

آنیموس در وجود صفارزاده خواستنی است، آرام نمود می‌یابد، کم پیداست و در فضایی مه‌آلود و گرفته خود را نشان می‌دهد. به جز این موارد، صفارزاده گاه مستقیماً از مردی سخن می‌گوید که لحظاتی از اندیشه‌اش به او اختصاص یافته است؛ به این ابیات توجه کنید: «من نمی‌توانم حرف بزنم/ میان لب‌هایم آخرین وصیت مردی‌ست/ تنها میراث او آخرین سوتش/ برای سگش بود/ من او را می‌شناختم/ با هم از میان خمیازه ممتد روزهای مدرسه قدم زده بودیم/ نام‌ها مان را بر روی چنار مسجد محله کنده بودیم/ با هم سرود ملی را خوانده بودیم/ بی‌آن‌که معنی‌اش را بدانیم» (حرکت و دیروز: ۴۳).

شاعر از مردی سخن می‌گوید که روزهای بسیاری را با او سپری کرده، قدم زده، یادگاری نوشته و با او سرود خوانده است. این مرد کسی جز آنیموس نمی‌تواند باشد و کندن نام‌ها بر روی درخت، نشان از حیات بخشی این عنصر دارد. گاه شاعر آنیموس را جوانی دوچرخه سوار تصور می‌کند که قلبش را با نامه‌ای به او تقدیم می‌کند: «و قلبم را همراه با شب نامه‌یی/ به جوانی دوچرخه سوار تقدیم کردم» (طنین در دلنا: ۱۰).

دوچرخه سوار بودن، نماد شتابی است که در هنگام نمودن رفتن دارد و شب نامه، نشان از تاریکی فضایی است که شاعر در آن فضا به نیمه مذکر وجود خود دست می‌یابد.

ب) نگاه منفی شاعر به آنیموس

صفارزاده گاه با زبانی تلخ با آنیموس خود سخن می‌گوید: گویی از این بخش مذکر چیزی جز زشتی و بدی ندیده است. در شعر «بیگانه» آنیموس را کاملاً جدا از خود دانسته و نمی‌تواند با او هماهنگ و یگانه شود: «من آتشگاه احساسم / ترا ای توده برف ریا در خود نمی‌گیرم / ... / تو هم‌رنگ من آزاده هرگز نیستی ای مرد / روان شو سوی آن قومی که سنگینند از سنگ جواهرها» (حرکت و دیروز: ۸).

این نگاه تند و سیاه ممکن است مؤثر از وقایع زندگی خود شاعر و بخصوص جدایی وی از همسرش باشد. این تصویر منفی این جا هم آمده است: «یک وقت بویناکی دهان مردی را شنیدم / پیش از آن که بوسه‌یی از لبانم بگیرد / بینی‌ام را گرفتم و گریختم / عشق سرایت نکرده بود / و درد از چاره ادکلن به در بود» (همان: ۴۵).

صفارزاده گاه اعتراف می‌کند که در یافتن نیمه گمشده‌ی خود، راه را اشتباه رفته است و خود را شب کور می‌پندارد. با آنیموس خویش سخن می‌گوید و مرد زندگیش را خشمگین می‌شمارد: «یک شب، شبی سیاه / در زیر این درخت کهنسال زندگی / در زیر این درخت که سرپوش رازهاست / با چهره‌یی به نقش تو در گفتگو شدم / آن جا به جستجوی تو ای برگ آرزو / ای آن که در شرار تو پروانه‌ام هنوز / در بزم دیگری دو لب قصه گو شدم / او همچو گرگ وحشی امیال زود پا / یکباره حمله کرد / دنبال من دوید / ناگه در این میان / مهتاب جلوه کرد / مهتاب یاد تو / طوفان سرد مهریم از دیدگان وزید / از پیش چشم او / انسان گریختم / که وی از پای تا به سر / در خون ناامیدی دیدار می‌تپید / آوای ناتوانی آن مرد پر غرور / از قعر ریشه تا به سر شاخه‌ها رسید / فریاد زد: بگو به من ای زن بگو، بگو / در یاد چیستی؟ / گفتم میان گریه به آن مرد، خشمگین: / - یک لحظه گوش دار / در زیر این درخت / در زیر این درخت تنومند سایه ریز / بر روی سایه‌ها / آن جا فتاده است یکی نقش دلفریب / او: برگ آرزوست / در چهره تو نیز نشانی ز نقش اوست / اما تو او نیی / او نیستی که روز و شبش جستجو کنم / کورانه راه بر تو گرفتم ... مرا ببخش / آری مرا ببخش که در شام زندگی / شب کور بوده‌ام» (رهگذر مهتاب: ۶۴).

به همین دلیل است که در پی آن است، تا از یاد این بخش روان خود خالی شود و او را از خود دور کند. علاوه بر این صفارزاده این بخش از وجود خود را سایه می‌نامد و از او می‌خواهد تا رهایش کند: «ای

بررسی و تحلیل چستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۳۱

ناشناس / من با جنین یاد تو بدرود می‌کنم / زان پیشتر که کودک مهری بپرورد / دیدارهای ما / برگرد و سایه وار / دنبال من نباش / کاین راه را همیشه یکی بوده انتها: / سر منزل خطا / برگرد در قفای خود آهسته بازکن / چشمان بسته را / همراه توست سایه یک زن که می‌دمد / از بام رفته‌ها / آن زن که با تو زیست / آن زن که با تو خفت / به شب‌های دیرپا / آغوش اشتیاق به روی تو وا کند / گر وارهی زمن / آن جفت بی‌امید / دنیای درد و دردپرستی رها کند / برگرد سوی او / او سایه‌ی تو هست و تو خود سایه‌ی منی / برگرد تا که سایه‌ی ما درهم اوفتد. «همان: ۲۷-۲۸) سایه، بخش ناشناخته و در بسیاری از اوقات قسمت منفی روان است که در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر است (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۵۳ به بعد). شاعر آنیموس خود را منفی می‌بیند به همین دلیل آن را سایه می‌شمارد.

صفارزاده در لحظات بسیاری بیان می‌کند که در هماهنگی با آنیموس یا نیمه‌مردانه وجود خود کمترین موفقیتی نیز به دست نیاورده است. این اعتراف چنان که در ابیات پیشین اشاره شد در این ابیات نیز البته کم‌رنگ تر خود را نشان می‌دهد. حضور آنیما و آنیموس بسیار دوشت داشتنی است و شاعر خطاب به آنیموس خود می‌گوید:

«تو دلخواه منی اما دریغاً	که پیش از من از آن دیگرانی
منم آزاده و جویدای آزاد	تو پا بند و اسیر و بی‌زبانی...
روم ای آرزوی نامیسر	به دنیای گذشت آرزوها
رهایت می‌کنم آن‌جا که هرگز	نیابد دل تو را از جستجوها»

(رهگذر مهتاب: ۶۷)

به نظر می‌رسد باز هم نومییدی به سراغش آمده است و او از وحدت و یگانگی با آنیموس ناامید است. از این رو آن را آرزوی نامیسر می‌شمارد. این انتظار تیره در این ابیات هم به چشم می‌خورد: «ایوان خانه‌ام / به وسعت قبری / از آفتاب و خاک / نشست‌ام به وسعت قبر / و منتظرم / که دست رهگذری / ادامه دستانم باشد / و قفل خانه را بگشاید».

وجودش را قبری می‌پندارد از آفتاب و خاک. آفتاب نشان از نیمه‌مذکر روح و خاک نماد جنبه‌ی مؤنث روح است و رهگذر، همان آنیموس است که شاعر منتظر اوست. در ادامه همین شعر آمده است: «صدای خسته کفشی می‌آید / صدای تیزی زنگ / از قعر پلکان / مهمانی آمده است بگوید / امروز هم هوا دوباره گرفته است» (سفر پنجم: ۱۰۰).

گرفتگی هوا فرصت را مهیا کرده است تا زمینه ظهور آنیموس برای شاعر فراهم شود و این صدای خسته کفش‌های اوست که به گوش می‌رسد. صفارزاده در این ابیات هم جنبه مردانه روحش را آفتاب می‌شمارد: «ای عابر خمیده خاموش / این دشت صاف / ترا صاف می‌کند / ... / تو آفتاب شمالی در پاییز / خواستنی / کاهل / کم پیدا / همیشه فاصله ما ابر است» (همان: ۹۷).

الله باید اذعان داشت که در این ابیات اگرچه از عدم یگانگی با آنیموس سخن می‌گوید؛ اما باز نمودهای مثبت حضور این عنصر از دید او مخفی نمی‌ماند.

جلوه‌های آنیما در شعر صفارزاده

در آثار صفارزاده، نمود کهن‌الگوی «زن» و «مادر» نیز دارای اهمیت بسیار است. مادر از نظر شاعر از اهمیت و قداست بالایی برخوردار است. مادرش پیراهنی با رنگ‌های خرم دارد و شادی و مهربانی با اوست: «به روح ناظر او شب به خیر باید گفت / به او / به مادر من / زنی که پیرهنش رنگ‌های خرم داشت.» (سفر پنجم: ۶۶)

مادر، تداعی‌گر اصل حیات و تولد است و گرمابخش اصل زندگی است. نماد ایثار، فداکاری و سرچشمه حیات و پرورش است: «زمین می‌لرزد / زمین زدست زلزله می‌لرزد / دل‌ها / درون دلهره می‌لرزند / و مادرها / اجساد خواب رفته فرزندان را / در خانه‌های خاطره می‌جویند.» (گزینه اشعار: ۲۴)

مادر همیشه نگران است؛ در مرگ و حیات و وقتی فرزند را سرکش می‌بیند می‌کوشد از هر طریقی او را از خطرات مصون دارد: «شبی به اقیانوس پا نهادم / ... / مادرم ترسید که مرثیه بهارم را / با خشونت علف‌ها پاسخ دهند / ...» (طنین در دلنا: ۸۱)

مادر حتی وقتی اخم می‌کند در طلب آسایش فرزند است. اگرچه گاه جلوی بازی‌های کودکش را بگیرد: «مادرها اخم‌های نگران‌شان را از پنجره بیرون می‌فرستند / بچه‌ها با دست‌های نمناک ناشاد / بازی‌های ناتمام را به خانه بر می‌گردانند» (همان: ۱۰۱)

صفارزاده مادر بزرگ را نیز که وجهی دیگر از کهن‌الگوی مادر است، نماد حیات و باروری و اصل پرورش می‌شمارد، اما معتقد است که او هرگز به جایگاه مناسب خود دست نیافته است: «از روزنه بلندترین ساختمان شهر / به مادر بزرگم فکر کردم که هرگز از طبقه همکف بالاتر نزیست» (سد و بازوان: ۳۵)

شاعر اعتقاد دارد خانواده‌اش و به خصوص مادر بزرگش لیاقت جایگاه والایی داشته است؛ اما جامعه هرگز به او اجازه نداده است از حداقل استعداد خود استفاده کند. «زن» نیز واژه‌ای با مفاهیم بسیار در اشعار

بررسی و تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۳۳

صفارزاده است. او نگران زنی است که در درّه افتاده و در پی آن است تا بداند آیا حیات و زندگی دوباره به او روی خواهد کرد؟ «آیا ریشه‌های سوخته‌ی جنگل روی گوشواره‌های/ زنی که در درّه می‌افتد/ سایه‌یی خواهند انداخت؟» (طنین در دلنا: ۳۵)

این هبوط، سقوط و افتادن زن ناشی از چیستی؟ چرا در ذهن شاعر، زن ممکن است این‌گونه در درّه‌ی ناکامی‌ها بیفتد؟ آیا جز جامعه و سیر زندگی او را به این‌گونه اندیشیدن واداشته است. او خود را نیز زنی می‌بیند که روزی حتماً در درّه سقوط خواهد کرد: «اگر در درّه بیافتم دوباره کی پیدا خواهم شد/ چطور پیدا خواهم شد/ خدا کند این بار زن زیبایی برگردم/ زنی با گیسوان بلند بافته/ و دستی با جام به سوی ناامیدی» (همان: ۴۰)

او آرزو دارد بر پله‌های موفقیت گام بردارد، می‌خواهد دیده شود و زیباتر از دیگران به نظر آید، هر چند که اکنون در حال نوعی سقوط است. به نظر او زن باید همیشه برای زیبا بودن بجنگد؛ اما زنان اهل مادیات هرگز در کسب این اصل موفق نیستند: «هرشب زنی به جنگ آینه می‌خیزد/ با تکه سنگ‌های جواهر/ اما صداقت آینه/ حرف شکست را/ در نورهای اشک/ فریاد می‌کند» (همان: ۱۰۹)

و بدین ترتیب بی‌توجهی خود به ظاهر، ثروت و تجملات را بیان می‌دارد. او یک بار هم نمود چهارم کهن‌الگوی آنیما را که طبق گفته‌ی یونگ در بین مسلمانان حضرت فاطمه (س) هستند، این‌گونه وصف می‌کند: «تنها سیاه‌پوش/ بانو نشسته بود/ سرم به دامن بانو کشیده شد/ آن دامنی که/ سر سروران عالم را/ پناه بوده به دوران/ تمام زندگی‌ام بغض بود/ تمام زندگی‌ام/ ... هنوز این سرغم‌دیده/ ... از عطر آسمانی رؤیا مغشوش است.»

وی از مفهوم تأیید در ماه نیز غافل نبوده و به نظر می‌رسد آن را نماد خویشتن قرار داده است. به همین دلیل در شب قیرگونی پاییز نمی‌تواند ماه را ببیند: «در این شب پاییزی/ سرم ز پنجره بیرون رفته/ و ماه ناپیدا/ و قیرگونی شب پیدا است.» (دیدار صبح: ۲۰)

با این‌که این‌جا ناامید می‌شود؛ اما در پی یافتن خویش است و در «سد و بازوان» می‌گوید: «من وقت دارم برای دست‌های تنبل قلوه سنگ جمع کنم/ و ماه را که سال‌هاست در صفحه دوم کتاب جغرافیم خفته است/ به بیداری باز آورم.»

گویا صفارزاده در نوعی جدال با آنچه نمی‌پسندد، سال‌هاست مردانه می‌جنگد و دلش برای احساس زنانه‌اش گرفته است. این است که برای بیداری این بخش از روان و جان خود در پی چاره‌ای است.

از نظر صفارزاده کهن‌الگوی زن، نمود منفی هم دارد. این نمود اگرچه کم است اما در مفاهیم روسپی‌گری و همراه با شهوانیت چندین بار دیده می‌شود. در شعر «کودک قرن»، مادر بیگانه با کودک، نماد کامل یک زن منفی است: «مادرت این جاست/ در سرای رنگی شب زنده‌داران/ در هوای گرم و عطر آمیز یک زندان/ قامت آن مادر زیبا به گرد قامت بیگانه‌یی بیجان و دستش گردن آویز است/ پای آن‌ها در زمین نرم آهنگی قدم ریز است/ .../ مادر! جای من آنجاست/ آغوشی که مرد ناشناسی سر نهاده» (حرکت و دیروز: ۱۲)

این تصویر حاصل نگرش‌ها و موقعیت‌های نابسامان جامعه‌ای است که در سال‌های قبل از انقلاب روح و دل و جان شاعر را آزرده است. در جایی دیگر نیز خطر این کهن‌الگو را در وجه منفی این گونه بیان می‌کند: «در آن مصیبت/ .../ زنان با چهره‌های برافروخته از سرخاب / فریاد زدن/ مرد/ مرد/ مرد/ به ما مرد بدهید» (طنین در دلتا: ۱۰۷)

این امر بیانگر نوعی شهوانیت شدید است که پیام‌آور مرگ و نابودی است. او از زن روسپی نیز این گونه سخن می‌گوید که هرگز نمی‌خواهد کسی را از دست بدهد و حرکت وی را به سمت پاکی و راه درست به تماشا بنشیند: «وقتی مسافر آغوش روسپی/ رو می‌کند به شهر نجابت با گام‌های تند/ در پای پنجره/ برق نگاه بدرقه‌ای پر نمی‌زند» (همان: ۱۰۹)

روسپی، نماد مرگ است و می‌خواهد هر کس به او روی آورده در خود فرو بکشد، ببلعد و نابود سازد. نمود منفی زن در شعر شاعران کلاسیک نیز خود را نشان داده است. آن‌ها در وصف دنیای پست و بی‌ارزش آن را عجزه‌ای پیر و بدکاره شمرده‌اند. صفارزاده در شعر «نامادری» دقیقاً همین مفهوم را تکرار کرده است: «چه زخم زبانی دارد/ این نامادر/ این دنیا/ قلب تو/ از زبان این عجزه/ زخم است/ در چشم پر عداوت او/ زیبایی تو/ زشتی/ رعنائی تو/ فرود است/ پیوسته در وطن اعتماد خود/ تنها هستی/ جز انزوا از این عجزه/ ارثی نمی‌بری/ تا زنده هست/ رویی بگردان از او/ بگذار با خباثت خود/ بگذار با خصومت خود تنها باشد.» (دیدار صبح: ۱۴۷)

مشکلات جامعه و برخی جلوه‌های ناپسند شاعر را بر آن داشته تا خواه ناخواه این درد را فریاد بزند و این نمود منفی را آشکار سازد تا از آن انتقاد نماید.

بررسی و تحلیل چستی و چگونگی ظهور کهن‌الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده ۱۳۵

نتیجه

در کل صفارزاده از جلوه‌های مثبت و منفی آنیموس و آنیما استفاده کرده است. با آن که قداست و رسالت این بخش از ناخودآگاه را پذیرفته؛ اما در برخی موارد وقتی می‌خواهد کسی را به جای خود بگذارد، به شدت موارد منفی نیز ذهنش را پر می‌کند. او تحت تأثیر شکست عاطفی در ازدواجش نمی‌تواند به خوبی با این کهن‌الگو یگانه شود و به وحدت دست یابد؛ اما نماد مادر و زن برای او زیبا و با اهمیت است. آن‌ها نمادهای مثبت و با ارزشی هستند. اگرچه فساد جامعه قبل از انقلاب، ذهن او را بر آن می‌دارد که نمود منفی این کهن‌الگو نیز از ذهنش دور نماند.

صفارزاده شاعر جنگ و حماسه است و پرورش یافته‌ی روزهای سخت در دامن خانواده‌ای متدین و استوار. تمام این زمینه‌ها ذهنیت او را این گونه قرص و محکم آفریده است. براساس همین تربیت و نوع نگاه به دین است که نمونه‌ی کامل آنیما را در شعرش حضرت زهرا (س) دانسته و ایشان را بانوی بانوان عالم خطاب می‌کند.

آنیموس در شعر صفارزاده، یک حس قدیمی است، دارای قداست بوده و خلاقیت و آفرینندگی از خصایص آن است. الهام‌بخش لحظه‌های شاعرانه برای شاعر است، نمودی مذکر دارد و از این جهت با آسمان مرتبط است. البته شاعر گاه نمی‌تواند با این نیمه به یگانگی برسد و گاه از آن احساس بی‌زاری می‌کند که متأثر از شرایط زندگی شاعر و محیط اوست. در کل جلوه‌های مثبت آنیما و آنیموس از نمودهای منفی آن بیشتر است. نمود منفی آنیما فقط بیرون از وجود شاعر دریافت می‌شود و در جامعه نمود می‌یابد؛ زیرا کهن‌الگوی مادر با حضور مادری بزرگ در وجودش به زیبایی نقش بسته است و از این رو اغلب آنیمای درونی بسیار زیبا جلوه‌گر می‌شود.

آنیموس نیز با این که تحت تأثیر تصویر پدر به زیبایی شکل گرفته است؛ اما در لحظاتی از زندگی در گوشه‌های ناخودآگاه، آنیموس شکل گرفته تحت تأثیر زندگی مشترک سبب ظهور نمودهایی منفی در شعر شاعر شده است.

منابع

ذکرگو، امیرحسین (۱۳۷۷) اسرار اساطیر هند، چاپ اول، تهران: فکر روز.
سایگان، داریوش (۱۳۸۱) بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.

۱۲۶ زن در فرهنگ و هنر دوره ۴، شماره ۱، بهار ۱۳۹۱

- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) بیان، چاپ چهارم، تهران: فردوس و حمید.
- (۱۳۸۳) داستان یک روح، چاپ ششم، تهران: فردوسی.
- (۱۳۷۴) نقد ادبی، چاپ اول، تهران: فردوسی.
- صفا زاده، طاهره (۱۳۵۷) حرکت و دیروز، چاپ اول، تهران: رواق.
- (۱۳۶۶) دیدار صبح، چاپ اول، شیراز: نوید.
- (۱۳۶۵) رهگذر مهتاب، چاپ دوم، شیراز: نوید.
- (۱۳۶۵) سد و بازوان، چاپ دوم، شیراز: نوید.
- (۱۳۴۹) طنین در دلتا، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۸) گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر)، چاپ اول، تهران: نیستان.
- (۱۳۶۶) مردان منحنی، چاپ اول، شیراز: نوید.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۳) زن شبانه موعود، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- فریزر، جیمز ادوارد (۱۳۸۳) شاخه زرین، ترجمه محمد کاظم فیروزمند، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه.
- گورین، ویلفرد ال و ... (۱۳۷۰) راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، تهران: اطلاعات.
- (۱۳۷۶) مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: نیلوافر.
- مورنو، آنتونیو، یونگ (۱۳۸۴) خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- مک کال، هنریتا، اسطوره‌های بین‌النهرین، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- هال، جیمز (۱۳۸۰) فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- یاحقی، جعفر، (۱۳۷۵) فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: سروش.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳) آیون، ترجمه پروین، فریدون فرامرزی، چاپ اول، تهران: به نشر.
- (۱۳۷۷) انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ اول، تهران: جامی.
- (۱۳۶۸) چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
- (۱۳۷۱) خاطرات، رؤیاهای اندیشه‌ها، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- (۱۳۷۰) روان‌شناسی و دین، ترجمه دکتر محمد حسین سروری، چاپ اول، تهران: سخن.
- Jung,C,G, (1968) The Archetypes and collective Unconscious,Prinston University press.